

باسمه تعالی

سما را خاموش

www.ketab.ir



اسنادات ارمان

۱۴۰۱

سرشناسه : میکیلیدس، الکس، ۱۹۷۷ - م. - Michaelides, Alex, 1977-
عنوان و نام پدیدآور : بیمار خاموش / الکس مایکیلیدس؛ مترجم کسری رهبر.
مشخصات نشر : تهران : ارمغان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۳۹۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک : 978-622-6821-50-6

وضعیت فهرست نویسی : فیفا
یادداشت : The silent patient, 2019
موضوع : داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۱. English fiction - 21th century
شناسه افزوده : رهبر، کسری، ۱۳۶۵ - مترجم
رده بندی کنگره : ۴PZ
رده بندی دیویی : ۹۲/۸۲۳
شماره کتابشناسی ملی : ۸۶۵۷۸۴۳



www.2533333.ir

بیمار خاموش

تألیف: آگس مایکیلیدس

مترجم: کنری رهبر

ویراستار: فائزه بهگونیا

ناشر: انتشارات آرمغان

ناظر فنی چاپ: وحید بهگونیا

چاپ: چاپخانه صادق

لیتوگرافی: سنا

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۲۱-۵۰-۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.

آدرس دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - خیابان ۱۲ فروردین - کوچه مهر - پلاک ۱

تلفکس: ۶۶۹۶۹۵۷۹ - همراه: ۰۹۳۵-۴۰۶۶۶۶۶

آدرس فروشگاه: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - خیابان ۱۲ فروردین - چهارراه شهید نظری - پلاک ۲۷۲

تلفن: ۶۶۴۹۲۷۵۴ - ۶۶۴۸۰۲۱۶ - همراه: ۰۹۱۲-۲۵۳۳۳۳۳

قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان

مقدمه

خاطرات الیشیا برنسان

جولای ۱۴

نمی دانم چرا این را می نویسم.

این طور نیست. شاید می دانم چرا اما فقط نمی خواهم آن را قبول کنم. حتی نمی دانم اسمش چه بگذارم. اگر اسمش را دفتر خاطرات بگذارم احساس می کنم چیزی جز تظاهر کردن نیست. انگار چیزی برای گفتن ندارم. «آن فرانک» هم دفتر خاطرات داشت اما این کجا و آن کجا. اگر اسمش رو مقاله بگذارم، یک جوهرایی خیلی علمی به نظر می رسد. چون باید به صورت روزمره نوشتن آن را پیش ببرم و زیاد از آن کار خوشم نمی آید، اگر تبدیل به روزمرگی شود، هرگز ادامه نخواهم داد.

شاید برایش اسمی مشخص نکنم. چیزی بدون اسم که گاهی اوقات به نوشتن آن میپردازم. اینگونه راحت تر هستم. وقتی برای چیزی اسمی تعیین می کنید شما را از توجه کردن به کلیت و اینکه اصلاً به چه دلیل اهمیت دارد،

باز می‌دارد. شما به آن کلمه که در واقع مانند قله یک کوه یخی کوچک‌ترین بخش آن است دقت می‌کنید. هیچ موقع با کلمات آنقدر احساس راحتی نمی‌کردم، همیشه درباره تصاویر فکر می‌کنم، خودم را به وسیله تصاویر تشریح می‌کنم، به همین دلیل اگر به خاطر گابریل نبود هرگز نوشتن این را شروع نمی‌کردم.

این اواخر درباره بعضی چیزها احساس ناراحتی می‌کردم. فکر می‌کردم با مخفی کردن آن‌ها دارم کار درستی انجام می‌دهم اما او از همه چیز با خبر شد، معلوم است که با خبر می‌شود، همه چیز را فهمید. او از من پرسید نقاشی‌ها چگونه پیش می‌روند؟ گفتم خوب پیش نمی‌روند. لیوان شرابی به من داد و هنگامی که داشت آشپزی می‌کرد، روی صندلی آشپزخانه نشسته بودم.

از نگاه کردن به گابریل هنگامی که در آشپزخانه مشغول است لذت می‌برم. او یک آشپز برازنده، زیبا و منظم است. برعکس من، من فقط خرابکاری می‌کنم. گفت «چه خبر؟»

«چیز خاصی برای گفتن نیست. فقط بعضی وقت‌ها خیلی سردرگم می‌شوم. احساس می‌کنم در باتلاقی دست و پا می‌زنم.»

«چرا سعی نمی‌کنی چیزها رو بنویسی؟ مثل یه دفتر خاطرات؟ ممکن است کمکت کند.»

«آره به نظر من هم همین‌طور است. امتحان می‌کنم.»

«عزیزم فقط نگو انجام می‌دم. واقعاً انجام بده.»

«انجام می‌دم.»

همین‌طور سر من غر می‌زد، اما به آن توجهی نکردم. چند روز بعد، نوشتن این کتاب کوچک را به من سپرد. جلدی سیاه و صفحه‌های سفید ضخیم و

ساده‌ای داشت. دستم را به سمت اولین صفحه بردم و نرمی آن را حس کردم و بعد از آن مدادم را تراشیدم و شروع کردم.

درست است، حق با او بود. بلافاصله احساس خوبی بهم دست داد. نوشتن، حس یک جور رهایی، یک راه خروج، یک فضا برای تشریح درونم را فراهم کرد. فکر کنم، کمی شبیه به روش درمانی بود.

گابریل چیزی نمی‌گفت ولی من می‌فهمیدم که او نگران من است. اگر بخواهم صادق باشم دلیل اینکه نوشتن این کتاب را قبول کردم این بود که خیال او را راحت کنم، ثابت کنم که حالم خوب است. نمی‌توانم تحمل کنم که تمام فکر و ذکرش نگرانی درباره من شده. هیچگاه نمی‌خواهم که او را پریشان یا ناراحت کنم یا کاری کنم که آزرده شود. من گابریل را خیلی دوست دارم، او بدون شک تنها عشق زندگی من است. من او را با تمام وجود و از ته دل دوست دارم. بعضی مواقع خطر غرق شدن در این عشق مرا تهدید می‌کند. بعضی مواقع فکر می‌کنم...

نه. درباره آن نخواهم نوشت.

این قرار است یک نوشته لذت‌بخش باشد از ایده‌ها، تصاویری که به من از لحاظ هنری الهام بخشیده‌اند و چیزهایی که روی من تأثیر به‌سزایی داشته‌اند. من قرار است فقط درباره افکار مثبت، شاد و معمولی بنویسم. خبری از افکار بد و منفی نیست.